

در آمد
جستجوی شمایل های
زندگی به هنر موعود در
زند متفکران مغرب زمین، از اهم
مطالعاتی است که برای تکمیل
مباحث مورد نظر خویش، از ابتدا
باجامش را لازم دانسته ایم. فضای
هنر آخر زمانی و آینده گرا - با
تمام تفاوت های احتمالی اش با هنر
تمام تفاوت های احتمالی اش با هنر
موعود - دیر زمانی است که در مدد
موعود - دیر زمانی است که در مدد
آغاز گشته است. موعود - دیر زمانی
یکی از متفکرانی است که این مباحث
را نه فقط با انگیزه خود که به مدد
اجداد خویش و به صورت موروثی
دنبال کرده است. شرکت او در سوئین
همایش دکترین مهدویت زمینه ای شد
که باب گفتگو را در موضوع
هنر موعود و آینده گرا
بجستاییم.

در ابتدا اندکی درباره دانشگاه محل فعالیت خویش و زمینه های برپایی آن توضیح دهید؟ ضمن آن که روش پژوهشی - فلسفی خود را در مواجهه با ادیان، تمدن ها و علوم گوناگون تشریح کنید؟

دانشگاه ما که در بروکسل است، تحت نظر موسسه ای به نام اسپکتورا قرار دارد که در سال ۱۹۸۳ میلادی آن را تاسیس نمودم و هم اکنون بیش از ده سال است که به صورت جدی تر به فعالیت خود ادامه می دهد. این موسسه کتابخانه های زیادی دارد که در آنها متون اصلی یونانی مربوط به قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی یافت می شود. همچنین متون و ارزیابی هایی جدید از آنها وجود دارد که همگی برای حوزه تفکری مسلمانان و فلسفه اسلامی مفید هستند. ما کتابخانه دیگری نیز برای هنر مدرن داریم و تاکنون فیلم های مستند زیادی ساخته ایم و همایش ها و نمایشگاه های متعددی در گوشه و کنار دنیا - مثلا در ایتالیا، فرانسه و بلژیک - بر پا نموده ایم. فکر می کنم موسسه ما تاکنون پر ثمر بوده است، چون مکان مناسبی برای تفکرات اسلامی در اروپا است. ما می خواهیم بین هنر مدرن و متون قدیمی و مقدس یونان مانند افلاطون، ارسطو و کتاب مقدس پیامبر اسلام هم زیستی ایجاد نماییم، چرا که معتقدیم تهی ساختن یک دیدگاه معرفتی از ویژگی قدسی اش و ایجاد یک علم نامقدس برای مطالعه اشکال و اصول مقدس ادیان، منجر به نادیده گرفتن اولویت بُعد شهودی در سنت های گوناگون می شود و غفلت از این اصل سنتی را که آدمی استعداد شناخت اشیاء در «اصل» را دارد موجب می شود در واقع دیدگاه شهودی به فراموشی سپرده شده و ادعاهای مکتب عقل گرایی مورد تأکید قرار گرفته است، مکتبی که قوه عاقله را به یک ابزار تحلیلی ذهن فرو می کاهد و سپس در برابر اصول دین موضع می گیرد تا جایی که پاره ای از مردم که از لحاظ دینی، احساسی عمل می کنند، اعتقاد و اصول اعتقادی را وانهادند و به نظریه ها و الگوهای متغیری تمسک جستند که حاصل همان فرایند نسبی سازی و استحاله هستند. بدون آنکه نقش مهم ایمان و اهمیت حیاتی وحی در تحقق استعداد های فطری عقل را نادیده بگیریم باید به یاد داشته باشیم که در دیدگاه شهودی، ایمان خود از معرفت جداناپذیر است؛ به طوری که از یک چشم انداز، نه تنها اصل *انسلمی ایمان می آورم تا بفهمم *Credo ut intelligam صحیح است، بلکه می توان گفت که می فهمم تا ایمان بیاورم. *Intelligo ut credam فهمیدن در جمله دوم به معنای تعقل با عقل کلی است؛ یا به معنای به کارگیری قوه عقلانی است که عقل جزئی تنها انعکاس و پرتویی از آن است.***

به علاوه تعالیم ادیان مختلف به گونه‌ای مشتمل بر دیدگاه و منظر شهودی‌اند؛ این دیدگاه معرفت را در نهایت چیزی می‌داند که متصل به عقل الهی است. جستجو در سنت‌های زنده و گوناگون بشر، صحت این نظریه را اثبات می‌کند. بنابراین یک دیدگاه اسلامی بایستی همه دیدگاه‌های دیگر را در نظر بگیرد و همه علوم را به وسیله متون مقدسی که دارد، دوباره تعریف نماید. این نظر من به عنوان یک مسلمان است. موسسه ما روابط خود را با ایرانیان، ترک‌ها، اعراب و مخصوصاً برادران شیعه گسترش می‌دهد. چرا که در نهایت معتقدیم تفکر اسلامی مبتنی بر معارف مهدوی است و ما باید در هر عصری بیش خود را عمق بخشیم و حرکت ما به طرف رشد و تعالی باشد. نیچه می‌گوید: بر ماست که افکار فاسد را به کناری نهیم و بیشی نو را بنا نهیم. در واقع کار اصلی ما همین است. تولید نشریه، کاتالوگ و فیلم، همه برای ما وسیله‌ای است که پذیرای همه طرح‌ها و ایده‌های جدید باشیم.

مطالعات و دغدغه‌های پژوهشی شما در چه زمینه‌هایی است؟

قبلاً در ایتالیا علوم سیاسی می‌خواندم. سپس دانشگاه را رها نمودم. هم اکنون یک فیلسوف هستم و در برخی از دانشگاه‌ها به عنوان استاد و یا محقق مشغول به کار هستم. تا به حال کتاب‌ها و مقالات زیادی را به چاپ رسانده‌ام مثلاً کاتالوگ‌ها و کتاب‌های مهمی درباره فوتوریسم و زبان جدید حاصل از آن که منتهی به اثر هنری است. در این اثر هنری ما طالب آن هستیم که زبان نو دینی را از طریق زبان‌های قدیم مانند ایتالیایی، یونانی، فرانسوی و لاتین بیان کنیم؛ یعنی زبان جدیدی را که الهام گرفته از قرآن و مبتنی بر حقیقت‌غایی باشد، به وجود آوریم. حقیقت‌غایی هم مطلق است و هم لایتناهی، این حقیقت هم‌چنین خیرِ اعلیٰ *The supreme Good* یا کمالی است که از آن امر مطلق جدا ناشدنی است. حقیقت که توأماً مطلق، لایتناهی و کمال اعلیٰ است بایستی در جهان با کثرتی تحقق پیدا کند، و خود را نشان دهد، زیرا در غیر این صورت حقیقت فاقد پاره‌ای از استعدادها خواهد بود و لایتناهی نیز نخواهد ماند. البته فعال در این موضوعات به دنبال جلب توجه دیگران نیستیم بلکه در صدد ارتقاء کیفی پژوهش‌ها و آثار هنری‌مان هستیم و در مرحله بعد آنها را برای عموم معرفی کرده و به معرض نمایش می‌گذاریم.

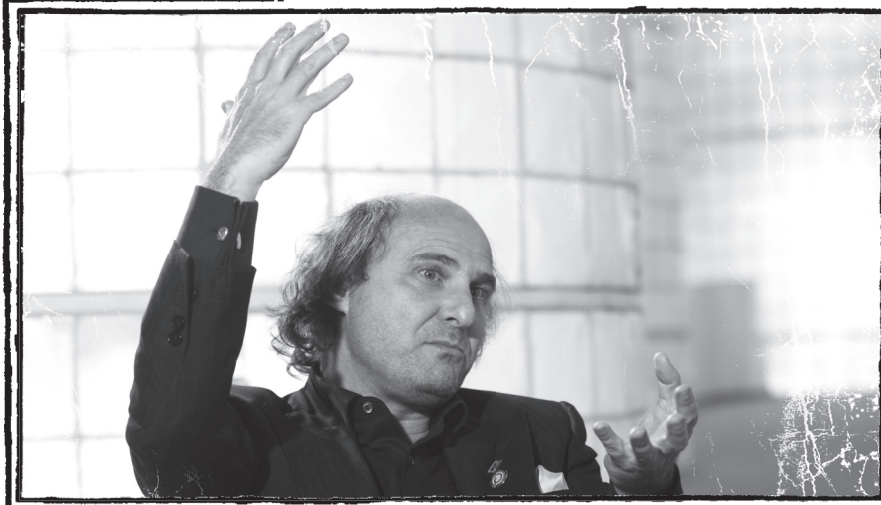
با توجه به تامل شما در آنچه هنر فوتوریسم می‌نامیم، کارکردها و تلقی‌های جدید شما از این هنر چیست و این هنر چه ارتباطی با هنر قدسی و مشخصاً هنر موعود دارد؟

قبل از پاسخ باید موضوعی را بیان کنم خانواده ما در عرصه هنر مدرن شاخص هستند. پدر بزرگم با یک شاعر ایتالیایی ازدواج کرد. ایشان در سال ۱۹۱۹ جنبش فوتوریسم جدیدی را پایه‌گذاری نمود که این جنبش الهام گرفته از برخی خصوصیات دینامیکی هنر اسلامی بود. هرچند آن‌چه از مکتب فوتوریسم در تاریخ هنر به جای مانده، وجهی از عصبیت، خشونت عصر ماشینی و وابستگی به آن را در معرض دید مخاطب قرار می‌دهد و آن را زمینه هنری ظهور فاشیسم و نازیسم معرفی می‌کند، اما من با قطعیت به شما می‌گویم که این تاریخ را انگلوساکسون‌ها و دیگر مخالفان طیف هنری کشورهای کنتینانتال - آلمان و ایتالیا و فرانسه - نوشته‌اند و عنصری از حسادت به این کشورها - خصوصاً ایتالیا که زادگاه هنر است - به چشم می‌خورد.

حتی در برخی کشورهای انگلیسی زبان در برابر من که یکی از وارثان خانوادگی و طبیعی این مکتب هستم می‌ایستند و خزعبلات کتب تاریخ هنر خود را که البته مع‌الاسف تأثیر زیادی هم در کشورهای ما و کل جهان داشته، بیان می‌کنند و من به آنها می‌خندم که چشم در نگاه وارث تاریخ می‌دوزند و آن را تحریف می‌کنند. برایم مهم نیست؛ آن‌چه برایم مهم است مضامین و اهداف این مکتب است که سینه به سینه به من رسیده است.



البته نمی‌خواهم تندروی‌ها و عصبیت موجود در برخی پایه‌گذاران این مکتب را انکار کنم، کما اینکه در بیانیه معروف فوتوریسم هم که همان سال‌ها در یک روزنامه فرانسوی منتشر شد، این موارد به چشم می‌خورد. اما بسیاری از تغییرات تحت تاثیر وقایع سیاسی و اجتماعی وارد این مکتب شد و در اساس این مکتب به طرفداری و تقدس ماشینیسم و عصر مدرن به وجود نیامد، بلکه منتقد عصر مدرن بود و همان‌گونه که بخش کوچکی از وجوه انتقادی آن در مقالات و مانیفست اولیه موسولینی و در دوران سلامت او موجود است، قصد اصلی آن هجو و تمسخر ماشینیسم است که با اشکال و صور هنری، آن‌گونه به نمایش درآمده و مضمونش تعبیر و توصیف سرانجام جامعه مدرن و ماشین‌زده است. پدربزرگم در واقع معنایی جدید از دینامیسم - پویندگی - و مفهوم الهی نوینی را از هنر و تکنولوژی ارائه نمود. ما باید این کارها را جزو نوآوری‌ها محسوب نماییم و آنها را محو‌کننده همه بازنمودهای ذهنی تلقی نماییم اما چگونه می‌توان نوآوری نمود؟ هنر مورد نظر به حقایقی مربوط است که در سنت آمده‌اند و هنر سنتی قبلاً یک بیان صوری و هنری از آن را ارائه کرده است. لذا منشأ آن صرفاً انسانی نیست. به علاوه این هنر بایستی با نمادهایی که در بطن عنصر مربوطه مستتر است و نیز با نمادهایی که مستقیماً به وحی مربوطند - وحی‌ای که بعد باطنی آن توسط این هنر متجلی می‌گردد - انطباق و هم‌خوانی داشته باشد. چنین هنری از ماهیت جوهری اشیاء آگاه است، اما به امور عرضی آن کاری ندارد. هم‌چنین این هنر با هارمونی‌ای که در عالم ساری و جاری است و سلسله مراتب وجودی بالاتر از مرتبه مادی، منطبق و هماهنگ است. به همین دلیل هم قدرت نفوذ در مرتبه مادی را دارد. چنین هنری بر بنیاد حقیقت استوار شده است نه توهم؛ لذا با طبیعت شیء مورد نظر همسان و در ارتباط است، نه اینکه پرده‌ای ذهنی بر آن شیء بیفکند. ما تنها قادریم دینامیسم و امور تلفیقی را تغییر دهیم. خیلی مواقع شما درباره فضاهای جدید و خاص به جز چند کلمه ساده پیدا نمی‌کنید، در حالی که جنبش فوتوریسم تعداد زیادی نقاش، نویسنده و موسیقیدان پرورش می‌دهد. موسیقیدان‌هایی که تلاش می‌کنند تا درباره اصوات و الحانی که در دنیا وجود دارند کار کنند؛ مانند همان تلفیق قدیمی و یا اورفیک که تحت سیطره عرفان ایرانی است و در فلسفه عرفان مطرح می‌شود. جنبش فوتوریسم که در ابتدای قرن به وقوع پیوست ابتدا تحت تاثیر ماریتتی بود. به نظر ما فوتوریسم مقدمه خوبی برای معارف آخرالزمانی و مهدوی است. شما ایرانی‌ها درباره هنری به نام حرم - یعنی مقدس - کار می‌کنید و آن را در طول سالیان گسترش داده‌اید. بنابراین بایستی درباره مفاهیم ماورایی تفکر نمایید تا این هنر مقدس شما ترقی نماید. قرآن



در این راه برای ما الهام بخش است و باعث رشد هنر جدید می‌شود. در ضمن ما هنرمندان بازنما نیستیم و با صرف محاکمات در هنر مخالفیم. علاوه بر آن هنر ما انتزاعی محض هم نیست و با دینامیسم مرتبط است. هنر اسلامی از نظر ما همین است و بر روی آن کار می‌کنیم. دوباره تاکید می‌کنم که این هنر باید با تحلیل‌های مبتنی بر تفکر قرآنی مرتبط باشد. همه چیز را می‌توان در قرآن یافت چرا

که ریشه همه چیز از ابتدای خلقت معلوم و آشکار کرده است. مهم این است که این ریشه‌ها را باز کرد و سعی نمود تا راه‌های جدیدی ابداع شود، باید به میانی این تصورات توجه نمود. البته این روش نباید بازنمایی انسانی محض باشد و یا صرفاً قابل دیدن باشد بلکه بایستی از طریق ذهن و زبان منتقل شود. در گذشته محدودیت‌هایی برای چنین تفکری در هنر وجود داشت. اما این محدودیت با کشف زبان کاملاً انتزاعی - یا شاید انضمامی - نقش‌های تزئینی جبران شد. این نقش‌ها در فرهنگ عامه مردم ریشه داشتند و معنای تلویحی آنها همواره وحدت مشهود در کثرات بود. این امر در شمشه‌های پنجره‌ها آشکار است که از تقسیم دقیق و منظم دایره ایجاد می‌شود و به شکل‌گیری چند ضلعی‌های نامحدود ستاره‌گون می‌انجامد. اینها چیزی بیش از تزئینات صرف هستند که برای تعیین تناسب ساختمان نیز به کار می‌روند و بدین‌سان ساختمان را با تصور وحدت کیفی مرتبط می‌سازند.

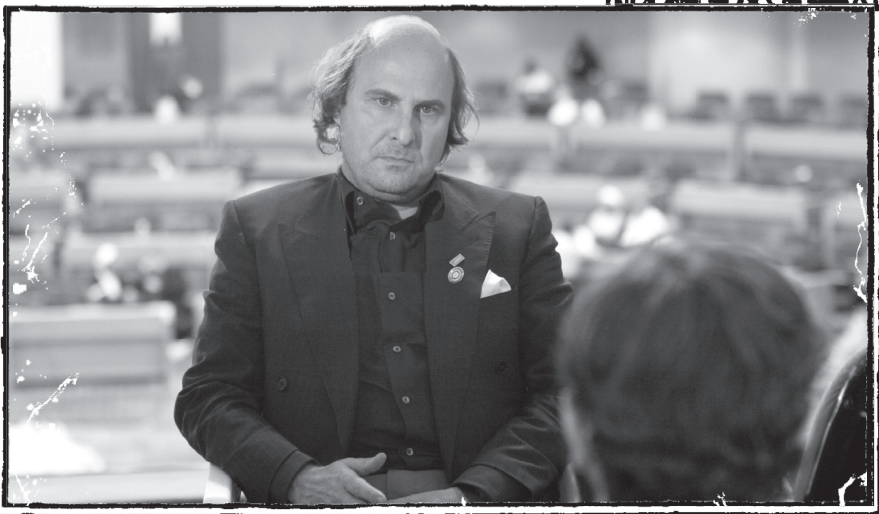
شما خود دل به چه هنری بسته‌اید؟ هنری که خصله روحانی را برای انسان به وجود بیاورد؟ در چه ژانری و چه مکتبی؟

من هنر خودم را از همه آنها بیشتر دوست دارم. ما هنرمندان بسیاری داریم مانند کاندینسکی، برانکوزی، بل کله، سورینی، برانکوزی و... اما همه آنها در ابتدا یک متفکر خوب هستند. بنابراین ما نمی‌پذیریم که یک نقاش نمی‌تواند متفکر خوبی باشد. از نظر هنر اسلامی آنها با هم مرتبط هستند و این خیلی محیرالعقول است. هنر برای من یعنی همین. از سوی دیگر با همین هنرهای رایج هم این خصله به دست می‌آید. نگرش رایج ما به این معنا خورده است که موسیقی و فرهنگ، به طور اعم، مقوله‌هایی غیر کاربردی ولی در عین حال ارزشمند هستند. انگار فراموش کرده‌ایم که موسیقی از دیدگاه سنتی هیچ‌گاه صرفاً برای گوش، و تنها برای شنیدن نبوده، بلکه همواره پا نوعی فعالیت همراه بوده است. اساساً تصور ما از فرهنگ، تصویری منفی است. ارزش‌های فرهنگی عموماً خود بزرگ‌بینانه و متکبرانه شده‌اند.

از آنجا که ما با حمل و نقل مستقیم آثار به نمایش درآمده سروکار نداریم، می‌بایست حداقل از کارآیی و استعدادهای درونی این آثار آگاه باشیم و به آنها باور داشته باشیم؛ چرا که اگرچه اشیای مذکور پاسخگوی نیازهای جسمانی امروز ما نیستند، شاید بتوانند حوائج روحانی، یا ترجیحاً برخی خواسته‌های عقلانی ما را برآورده کنند. اساساً جلوه‌های هنر دینی، تقلیدهایی هستند از یک امر نامرئی و نادیدنی، لیکن قیاس‌ها و ترجمان‌های این هنرها چنان شایسته و مناسبند که یاد آن صورت مثالی و ازلی *Archetype* را در ما زنده می‌کنند.



فکر می‌کنید در کدام یک از اقسام هنر، روح معنوی هنرمند بیشتر حاکم است و اثر هنری را برجسته می‌کند؟
روح پایه همه هنرها است، چون مرتبط به آسمان است و از این حیث آسمان پایه همه هنرها است. البته روح تنها جنبه فردی ندارد. آسمان، ستاره‌ها و ماه را به جنبش و تکاپو وامی‌دارد و به عنوان مثال وقتی وارد ماه رمضان



می‌شوید، روح شما با ماه و این جنبش آسمانی پیوند می‌خورد. بنابراین هنر با تکاپوی جهانی گره خورده است و به نظر من هنر اسلامی یعنی همین. نفس صرفاً روح نیست بلکه روان انسانی است و این تنها بُعد هنر نیست. اگر هنر واقعی را می‌خواهید باید مستقیماً به سراغ قلمروی نفس بروید. در این صورت به نتایجی خواهید رسید. بدین‌سان ضروری است که از نظرگاه یک مرتبه ظهور، مانند مرتبه بشر فردی، سخن از چشم انداز به میان آوریم. هنگامی که از مفهوم کلی به تنافر از فردی سخن می‌گوییم باید نه تنها امر ظهور نیافته را دریابیم بلکه حتی آنچه را که در ظهور فوق فردی است، از آن بفهمیم. با نظر به فردیت صرف - که شامل کل عناصر جسمانی و نفسانی است - تنها می‌توانیم آن مبادی‌ای را به عنوان مبادی روحانی بنامیم که متعالی از فردیت باشند که در عقل، صدق می‌کند. این است که می‌توان گفت در نزد ما عقلانیت محض و روحانیت در نهایت مترادفند. همگی موافق این نظر هستند که سخن گفتن از عقل الهی جایز است. این گرایش است که موجود را به سوی مراتب بالاتر سوق می‌دهد؛ و این مراتب فوق فردی را میانجی بین مرتبه بشری و مرتبه جوهری و لاشرط به حساب می‌آوریم.

طبیعت اساساً فوق فردی عقل محض است و تنها آنچه بدین مرتبه فوق بشری تعلق دارد حقیقتاً متعالی می‌توان شمرد و این سخن درست نیست مگر در باب آنچه بیرون از قلمرو فردی است.

از این منظری که اشاره کردید، این همانی و انطباق بین تلقی عرفانی و تفسیر فلسفی آسان نیست؟ ببینید عرفان به این معنی است که همه حرکت‌ها را در قالب زبان بریزیم و عارف کسی است که بتواند با زبان‌های مختلف سخن بگوید، به زبان درخت‌ها، سنگ‌ها، پرندگان و حیوانات. این کار خیلی با عظمت و مشکلی است. در این مورد شما می‌توانید مولانا جلال‌الدین رومی، حافظ، سعدی و همه شعرا عارف را مثال بزنید؛ این روح عمل است. اما فلسفه درون این کار را می‌کاود، چرا که کمک کار زبان است. در نتیجه فلسفه زبان و عرفان با هم انسجام و ارتباط پیدا می‌کنند.

تلقی شما از هنر ابدیت یافته یا هنر همه دوران‌ها چیست؟ رمز ماندگاری چنین هنری را چه می‌دانید؟

قبلاً عرض کردم که روح ابدی است و مرتبط با جهان است و اگر ما با روح متعالی مرتبط باشیم بنابراین ما هم ابدی می‌شویم. تعالیم دینی در تمام دنیا مملو از توجه و ارجاع به ارتباط رازآمیز میان ابدیت و زمانند، چه در مورد انسان و چه در یک جهان عینی. از آنجا که تمام ادیان به امر قدسی مربوطند، به مفهوم سرمد نیز اشاره دارند، سرمد، همان امر قدسی است و تمامی آنچه قدسی است، نشان سرمد را بر خود دارد. آدمی در زمان زندگی می‌کند؛ اعمالش توسط زمان تعیین شده نهایتاً در کام زمان فرو می‌رود، زیرا موجودی که در زمان تولد یافته، می‌میرد. حتی ادیان باستانی که در مقایسه با ادیان یهودی - مسیحی، تصور متفاوتی از تاریخ و گذر زمان دارند، بسیار می‌کوشند که آدمی را از تأثیرات زبان‌بار این دوره گذرا نجات دهند و او را قادر سازند تا از جبر مطلق - آن‌گونه که در ادیان مسیحی و یهودی رخ می‌دهد - نجات یابد. توجه به مرتبه انسانی یعنی سروکار داشتن با موجودی که در زمان می‌زید، اما نشان ابدیت را بر خود دارد، موجودی که در عین فانی بودن برای فناپذیری خلق شده است و از وجود فراتر می‌رود.

سنت تنها از طریق هنر خویش می‌تواند پیش برود و محیط و شرایطی فراهم کند که در همه جا حقایق منتشر شود؛ شرایطی که در آن، آدمی در جهانی از معنا به سر برد و زندگی کند. از این رو مستندات تاریخی این‌گونه روایت می‌کنند که ادیان پیش از آن‌که نظام‌های فلسفی و الهیاتی خود را تکامل بخشند، هنر مقدس خویش را خلق نموده و پیکربندی کردند.